

محسود رستم دستان و سام نریمان بود، در محله چهارسوی شیرازیان اصفهان می‌گذشتیم، که ناگاه زنی از اکابر از حمام، با جادیه خود، بیرون آمد. محمدعلی بیک مذکور دوید و آن زن را از جای روده و در آغوش خود گرفت و در کریاس خانه‌ای دوید؛ و من هر چند به‌وی گفتم دست از او بردار، فایده نبخشید و او را رها نکرد و می‌گفت مانند شیر نر، طرفه غزالی را بچنگ آورده‌ام؛ آنرا را نمی‌کنم؛ و گفت ای فلانی:

یارم از حمام بیرون آمده گرم است و نرم گادن اولذتی دارد که در عالم مجو و در خانه را بر روی من بست و شلوآرزوی مفتول دوخته را که سراسر آن تکمه‌های طلا و مادگیهای مفتول بافته داشت، از پای آن نگار نازنین بیرون کشید و چون چشمش بر آن رانها و کفل سیمینش افتاد، فریاد برآورد و شادی کنان این مرد خبیث بدنهاد بپاخواست و دست تجاوزسوی آن بانوی گمراه و از همه جا بی‌خبر دراز کرد و به عملی حیوانی دست یازید.

بعد از فارغ شدن، از بیرون در،‌های وهوی خلایق را شنید، لجاج نمود و دوباره عمودلحمی خود را مستعجلاً فروکوفت، که ناگاه غلط، عمودش بر سر سپر مدور آن زن آمد. آن زن فریاد برآورد که ای پهلوان، راه مقصود را گم کردی. پهلوان گفت: باکی نیست اعاده می‌کنم.

بارسیم، عمود لحمی خود را بر سپر مدور طولانی شحمی آن نازنین سیم اندام فروکوفت. بعد از فارغ شدن، از کریاس خانه که مالکش حاجی مهدیخان ضرابی بود، بیرون آمد. خلایق به‌وی گفتند که ای بیشرم، ای بی‌آزم، این چه کار زشتی است که از تو صادر شد؟ گفت: نمی‌دانم چه غلط کرده‌ام. گفتند: زن مردم را بزور کشیدی و گادی. گفت: استغفرالله و نعوذ بالله که در حالت شعور چنین غلطی از من سر بزنند مگر در حالت عدم شعور. ای دوستان، ببخشید مرا معذور دارید مرا که مزاج من چنان است که اگر دو شب جماع نکنم، دیوانه و از شعور بیگانه می‌شوم؟ یک هفته بود که زخم بیمار بود و جماع نکرده بودم و چند روز هست که حرکات و سکناتم از روی عقل و شعور نبود.»^۱

پس از آنکه این جنایت علنی به اطلاع شاه و ملاباشی و وزیر اعظم رسانیدند، جملگی قلم عفو بر این جنایت کشیدند؛ حتی ملاباشی گفت در حالت پیشعوری این خطا از او صادر شده و حرجی بر دیوانه نیست.

حمام و گیل: «درباره حمام معروف به وکیل، مرحوم فرصت شیرازی شرحی در آثار المعجم نوشته که «خالی از اغراق، در تمام ایران، نظیرش دیده نشده و نخواهد شد. ستونهای عظیمه غریبه در آن است که از حجاری آن عقل حیران می‌شود، و اکثر سنگهای جدارش (دیوارهایش) سرمر است و در هر صفا از جامه کن آن، حوضهای لطیف خوش طرز.» امروزه، قسمت بینه این حمام تبدیل به «زورخانه» شده و قسمت صحن و خزانه نیز ملک شخصی، و از قسمت بینه جدا گردیده است و تا کسی آن بنای زیبا و عظیم را نبیند، به همت والای شهریار زند بی نمی‌تواند برد.

اما حمام باقرآباد در محل اداره دارایی شیراز قرار داشته و در هنگام ساختن عمارت فعلی، آن حمام را خراب کرده و نیمی از سنگهای مرمر آن را در آرامگاه حافظ مصرف نمودند.^۱

حمام کریم خان: حاج پیرزاده که در عهد ناصرالدین شاه، از شیراز دیدن کرده است، در وصف حمام کریم خان، چنین می نویسد: «در جنب مسجد، مرحوم کریم خان حمامی ساخته که در دنیا چنان حمام بزرگی ساخته نشده است. در حیاط رختکن حمام، هشت ستون سنگی بکار برده بسیار کلفت و بلند، و در اطراف رختکن حمام، ایوانهای بزرگ ساخته اند و در میان ایوانها حوضها قرار داده اند که هزار نفر متجاوز می توانند در رختکن بنشینند، و اندرون حمام نیز بسیار بزرگ است و چهار ستون سنگی ماریچ در وسط حمام نصب نموده اند و ایوانهای بزرگ در آن حمام هست و در هر ایوانی، حوضی بزرگ قرار داده اند، و نیز خزینة حمام بسیار بزرگ است و دو خزینة دیگر در جنبین خزینة بزرگ، ساخته اند که آنها نیز آب سرد و ملول دارد و زمین و هزاره حمام و حوضها کاملاً مرمر است و چنان حمام را محکم ساخته اند که با اینهمه زلزله های شدید که در شیراز شده، ابدآ به حمام خرابی نرسانیده است، ولی قدری گچ و آهک روی کار او کهنه شده... و حالا دایر است و همه به آن حمام می روند.»^۲

سرجان ملکم، ضمن بحث در پیرامون احوال اجتماعی ایرانیان در عهد قاجار، می نویسد: اهالی ایران زیر پیراهن، چیزی نمی پوشند. و طبقه سوم و فقرا همینکه یک دفعه جامه بپوشند، غالب آن است که بیرون نمی آورند تا از کار بیفتند. با این حال، هیچ چیز سبب صحت این مردم نیست مگر غسلهایی که در شریعتشان واجب است و حمامهای فراوانی که در هر شهر و قریه یافت می شود. بعضی از حمامها بسیار عالی است و همیشه نظیف نگاه می دارند و هر چند روز آب تازه می اندازند. استحمام علاوه بر این که باعث صحت بدن است، نشاط انگیز هم هست و در رفع خستگی زیاد مؤثر است. هر فعله که یکی دو پول بدهد داخل حمام شده لذتی می برد و فایده کلی می یابد.^۳

الکسیس سولتیکف طی مسافرت خود، از قزوین که یکی از شهرهای بنام عصر محمد شاه قاجار است، عبور می کند و در وصف حمام قزوین، می نویسد: «بزودی به بازار که چیز تازه ای نداشت، و سپس به حمام «بهرام میرزا» (که نماینده شاه در قزوین است) رفتم. این حمام وسیع است ولی مثل تمام حمامهای ایران که به آنجا رفته ام، آب آن بسیار بد است.»^۴

کارهای مختلف یک دلاک: دلاکها به حکایت منابع پراکنده ای که در دست داریم، غیر از کیسه و لیف و صابون زدن، به کارهای دیگری نیز دست می زدند که در کتاب حاجی بابای اصفهانی با بیانی نیش دار و طنز آمیز، به آنها اشاره شده است. «در صحن حمام نیز در کار مشتمال و کیسه زدن و قولنج شکنی و لیف و صابون و کارهایی که در سالک مشرق زمین، هند و کشمیر و ترکیه متداول است، احدی پهای من نمی رسید. وقتی دست و پهای مشتری را در حمام، شتر بند نمی -

۱. کریمخان زند، پیشین، ص ۳۰۷.

۲. سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۱، ص ۶۹.

۳. دلاک، تاریخ ایران، (ملکم)، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴. مسافرت به ایران، پیشین، ص ۷۵.

کردم و او را وارونه می‌انداختم و پشت و پهلویش را به باد سیلی و شپاشاپ مشت می‌گرفتم، آواز بندش شنیدنی و حرکات دست و پنجه من دیدنی بود.»^۱ در صفحه ۱۷ کتاب حاجی بابای اصفهانی چنین می‌خوانیم: دلاکان ایرانی نوعی جراح هم هستند و گذشته از کار حمام، خون‌گرفتن و حجامت و دندان‌کشیدن، شکسته‌بندی هم از دستشان برمی‌آید. سرور اصفهانی، شاعر عهد قاجار نیز، به‌مقام شامخ (!) دلاکان اشاره می‌کند:

این صنعت شاهان که به‌دست است مرا تاظنن ثبری کز و شکست است سرا
بسر تارک سروران همی رانسم تیغ سرهای ملوک زبردست است سرا
حاجی بابای اصفهانی در جای دیگر کتاب، کارهایی را که یک دلاک ماهر در حمام کرده است، شرح می‌دهد: «دلاکی خواستم و نوره و حنا و رنگ هم آورد. دست‌وپا را حنا و زلف و ریش و سیبیل را رنگ بستم، شتمال کاملی هم کرد و کیسهٔ مکملی هم کشید. وقتی لنگ خشک آورد و به‌سر بینه‌ام برد، نمی‌دانید با چه غرور و لذتی لباسهای خود را تماشا می‌کردم. چون دلاک آینه به‌دستم داد، یعنی که «پول بده»، پس از آنکه یک ساعت تمام خود را در آینه ورائداز کردم و به‌ریش و زلف و ررقتم، مزدش را بدک ندادم. آنگاه لباسهای کهنه‌ام را به دلاک سپردم و از حمام بیرون آمدم.

خود ز حمام آمدم بیرون بطریقی که از خم افلاطون»^۲

وصفی از حمام حاکم دزفول در صد سال پیش: خانم دیولافوا در سفرنامهٔ خود، می‌نویسد: چون حمام قصر دزفول گرم شد، ما وارد شدیم «سکوه‌های آجری اطراف سر بینه، برای گذاشتن لباسها ساخته شده است. من جلوتر می‌روم و وارد سالن بزرگی می‌شوم که سقفی گنبدی دارد و تخته‌های نمد جای درهای آن را گرفته است. از ورای ته بطریهایی که روی گنبدگلی سقف گذاشته‌اند، کورسوی غم‌انگیزی حمام را روشن می‌کند. هوا سنگین است؛ بزحمت می‌توانم کاشیهای آبی و سفیدی را که به‌دیوارها چسبانده‌اند و دو حوض آب‌گرم و سرد را تشخیص بدهم. پس از استحمام در چنین حمام ناراحتی، هنگام خروج، انسان احساس لذت می‌کند. از چشمهای اشک می‌ریزد، گلویم می‌سوزد. با رضایت کامل از سلامتی، هوای ملایم سر بینه را استنشاق و بعد، روشنائی آفتاب و نسیم ملایم کوهستان را احساس می‌کنم.»^۳

سرپرسی سایکس شرح جالبی دربارهٔ حمامهای دهات ایران، نوشته است: «مرکز د د واقع کلوپ ده، حمام آن است. اغلب هزینهٔ بنای حمام را مالک ده می‌دهد و در بعضی موارد، پول ساختن آن را مردم ده مشترکاً می‌پردازند و بابت پول حمام، مبلغ معینی از گندم سالیانه به حمامی می‌دهند. در دههای خیلی کوچک، ساکنین سه یا چهار ده، یک حمام را مشترکاً بنا می‌کنند.»^۴

واجبی خانه: چنانکه اشاره شد، یکی از لواحق حمامها واجبی‌خانه بود که در آن

۱. حاجی بابای اصفهانی، پیشین، ص ۴-۵.

۲. همان، ص ۹۱-۹۰ (به اختصار).

۳. سفرنامه (خاطرات کارشهای باستانشناسی شوش)، پیشین، ص ۶۸ (به اختصار).

۴. تادیک ایران (سرپرسی سایکس)، پیشین، ص ۲۳، ۶۰۴.

به کمک واجبی یا نوره، سوییهای زیادی را از پایین تنه می‌ستردند.

مختصات یک حمام ممتاز: دکتر فوریه، پزشک ناصرالدین شاه، می‌نویسد: «روزی اینده اقدس، مرا به تماشای حمام خود فرستاد. این حمام دو قسمت دارد و تمام دیوارهای آن از سرس است: قسمت اول، محل رختکن و آرایش و قسمت دوم برای استحمام است. حوضی در میان سر پینه است که فواره‌ای از آن می‌جهد و با آب خود که بصورت گرد به اطراف پراکنده می‌شود، فضا را خنک می‌کند، و طاقچه‌هایی در آنجاست که در آنها هر قسم اسباب آرایش گذاشته و در دو طاقنمای قرینه، عده‌ای قالی نهاده و از آنها بستر راحتی درست کرده‌اند.

در این قسمت، خانم لباسهای خود را، پیش از آنکه به گرمخانه داخل شود، می‌کند. گرمخانه دو خزینه دارد پر از آب که درجه حرارت آنها با یکدیگر متفاوت است، و ترتیب استحمام به این شکل است که استحمام کننده ابتدا ده دقیقه در خزینه آب سرد و ده دقیقه در خزینه آب گرم و ده دقیقه بیرون از هر دو داخل حمام، که به بخار گرم شده، می‌ماند. سپس برای او حوله‌های پشمی می‌آورند و او به سر پینه، برای استراحت می‌آید. برای آرایش، ناخنهای دست و پا را با حنا رنگ و با سرمه سزگان را سیاه و بزرگتر می‌کنند و آنها را مصنوعاً تا بالای بینی می‌کشند و واجبی نیز در موقع خود بکار می‌رود. گیسوان را مثل حصیر، رشته رشته، می‌بافند. مدت آرایش نصف روز تمام است.»^۱

حمام دوش: «کلنل سمینو اولین کسی است که برای نخستین بار، حمام دوش را به ایران آورده است؛ چنانکه حمام دوش سمینو واقع در خیابان لختی سابق (اکباتان حالیه) تا مدتی پیش معروف بوده است.»^۲

حمام شهرستانک: اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) در «وزنامه خاطرات خود، در روز یکشنبه سلخ جمادی الاولی ۱۲۹۲، می‌نویسد: «صبح، حمام شهرستانک رفتم. در مدت عمر و سیاحت خود، نقطه‌ای از نقاط ارض را به این کثافت ندیده بودم. حمام کوچک، مدخل بسیار تنگ، پله‌های لغزنده بواسطه گل، و آب خزانه مضاف بود؛ چرا که غلیظ و عفن شده بود. خود را با آب سرد شسته با کمال کثافت بیرون آمدم.»^۳

هدایت نیز تقریباً در همان ایام، از دنج و ناداحتی اطفال در حمامهای قدیم، یاد می‌کند: «عمارت ملک الکتاب حمام هم دارد که درش از بیرون است. زنها با چادر نماز به حمام می‌روند و این به نظر غریب می‌آید. در این منزل، دو سانحه از برای من اتفاق افتاد: یکی حصیه سخت؛ و دیگر، ضعف من در حمام حبیب‌الله‌خان از دود تون. در این گرفتاری، شریک هم داشتم و کار به طبیب کشید. همینقدر می‌دانم که اضطراب کلی بود. مادرم رسم داشت سر بچه‌ها را خودش بشوید و لیف بزند. من اضطرابی داشتم و او بدقلی می‌پنداشت و مرا تشکون می‌گرفت.»^۴

۱. سه سال در دبداد ایران، پیشین. ص ۱۲۷ (به اختصار).

۲. عباس اقبال، «مقاله»، مجله یادگاز، سال پنجم، شماره ۴-۳، ص ۳۴.

۳. «وزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»، پیشین. ص ۳.

۴. خاطرات و خطرات، پیشین. ص ۲ (به اختصار).

دروویل ضمن بحث در پیرامون گرمابه‌های ایران، می‌نویسد: «ایرانیان بسیار دیر بدیر، پیراهن تن خود را عوض می‌کنند و از زن و مرد، با شلوار به‌رختخواب می‌روند. پیش از اذان صبح، بوق حمامها مردم را به‌غسل فرا می‌خواند. مردان تا نیمروز، می‌توانند استحمام کنند. از آن پس، گرمابه‌ها در اختیار زنان قرار می‌گیرد و استحمام آنها تا شبانگاه طول می‌کشد.

بعد، از مختصات ساختمانی حمامها و گنبد و سوراخهایی که برای نور تعبیه شده و جای لباس‌کندن و سالن و خزینه‌ها و پستویی که برای کشیدن واجبی و ازاله مو تعبیه شده است، سخن می‌گوید. سپس طرز مشتمال دادن دلاکها و کیسه کشیدن آنها را توصیف می‌کند و می‌گوید، این کار یکساعت و نیم تا دو ساعت طول می‌کشد و در این مدت، کار خضاب یعنی رنگ کردن موها نیز صورت می‌گیرد. ضمناً می‌نویسد: گرمابه‌های عمومی محل ملاقات و دیدار طبقات متوسط ایرانی است. مخصوصاً بازرگانان، گاه برای مذاکرات تجارتمی، به‌حمام می‌روند. دید و بازدید زنان و مذاکرات خصوصی آنان با یکدیگر نیز در حمام صورت می‌گیرد. دروویل می‌نویسد: در هر گوشه‌ای از آن، حوزه‌ای از زنان مشغول درد دلند. صحبت از وضع خانواده‌ها بمیان می‌آید. اشارات رشک‌آلود و شکوه و شکایت و صلاح‌اندیشی باگیس سفیدان و پیرزنان، صحنه حمام را بصورت مساحت دادگاه درسی آورد. زنان ایرانی، نخست، رازهای خویش را با یکدیگر در میان می‌نهند و از آنچه پس از آخرین دیدار بر سرشان آمده است، تعریف می‌کنند. از مهر یا بیمهری شوهران و از توجه آنان به‌زنان یا کنیزان دیگر سخن می‌گویند زنان ایرانی از نظر غیبت و نکوهش و بهتان‌زدن، بهیچوجه، دست کم از زنان اروپایی ندارند. سخن کوتاه، نیکخواهی و مروت زنان مسلمان با خاله‌زنکهای مسیحی بر یک پایه است.^۱

توصیفی کامل از یک حمام در حدود ۶۰ سال قبل: هانری رنه‌دالمانی، که در اوایل دوره قاجاریه به ایران سفر کرده است، ضمن مسافرت در خراسان، خصوصیات یکی از حمامهای عمومی را ذکر می‌کند: «... در فاصله کمی از میدان، یک حمام عمومی است که بسهولت می‌توان به‌وجود آن پی برد. در سر در این حمام، نقاشی نامطلوبی دیده می‌شود که در آن، جنگ رستم نامدار را با دیوسفید نمایش داده‌اند. علامت دیگری هم هست که بخوبی حمام را نشان می‌دهد، و آن لنکهای قرمز رنگی است که از بیرون حمام به‌بدنه دیوار، ردیف، به هم بسته و آویخته‌اند. حمام عمومی غالباً کثیف است و واجبی زیادی برای ستردن موی بدن در آن بکار نمی‌رود. در روی آب خزینه، موها مانند خس و خاشاک سطح دریا موج می‌زند و اغلب به‌بدن اشخاص می‌چسبند. آب خزینه را خالی نمی‌کنند و فقط در فاصله هشت تا ده روز، آب تازه‌ای در آن وارد می‌کنند و کف صابون و مواد کثیف آن را می‌گیرند. اشخاص ثروتمند که طالب نظافت و پاکی باشند از رفتن به چنین حمامها خودداری می‌کنند.

پاره‌ای از این حمامهای عمومی، در ساعت معین، به مردان و در اوقات مشخص، به زنان اختصاص دارد ولی حمامهای دیگری هم هست که فقط مخصوص زنان یا مردان است. یکی از تفریحات عمده زنان ایرانی رفتن به حمام یا قبرستان است. در واقع، این دو جا برای آنان بمنزله باشگاه و محل تفریح و ملاقات است و قسمت زیادی از وقت خود را صرف رنگ کردن گیسوان،

ابروان، کف‌ها و سر انگشتان خود می‌کنند. گاه با حنا اشکال غریبی مانند درختان و حیوانات و ستاره‌ها در روی بدن خود نقاشی می‌کنند. وقتی زن با شخصیتی وارد حمام می‌شود، معمولاً خدمتکاران در موقع ورود، چند دانه گردو در زیر پای او قرار می‌دهند تا با پاشنه کفش بشکند؛ و همینکه وارد حمام شد، در بالای سکوی سنگی در کنار حوض، روی قالیچه‌ای می‌نشیند تا خدمتکاران لباس او را در بیاورند.

زنان و مردان، برای ستردن مو، از نوره (واجبی) استفاده می‌کنند. مشتریان پس از کندن لباس، لنگی به کمر بسته وارد حمام می‌شوند. قبل از هر کار، به خزینه آب گرم داخل می‌شوند. بعد از مدتی، از خزینه بیرون می‌آیند و در روی کف حمام دراز می‌کشند. بلافاصله دلاک، با طاس و مقداری آب گرم، می‌آید و سر مشتری را روی زانوی خود می‌گذارد و ریش و سبیل او را حنا می‌بندد و صبر می‌کند تا حنا رنگ خود را پس بدهد. پس از چندی، دلاک نزد مشتری می‌آید و ریش و سبیل را می‌شوید و بدن او را به اصطلاح خودشان مشت و مال می‌دهد و بعد با کیسه خشنی، بدن او را کیسه می‌کشد. سپس چند بار، بدن را لیف و صابون می‌زنند. پس از شستشو، مشتری وارد خزینه می‌شود و هر وقت میل کرد، از خزینه خارج می‌شود. در این موقع، دلاک با سه لنگ خشک حاضر می‌شود. مشتری لنگ‌تر را از خود جدا می‌کند و یک لنگ خشک به کمر می‌بندد و یکی را هم روی شانه می‌اندازد و سومی را به دور سر می‌پیچد، و دوباره وارد قسمت اول حمام می‌شود. در این موقع، شاگرد حمامی او را مشت‌مال می‌دهد. پس از چند لحظه استراحت، لباس می‌پوشد و پولی به استاد حمامی می‌دهد و از حمام بیرون می‌آید. نظر به این که سوخت گران است، حمامها را با خاروکاه و پهن خشک و استخوان حیوانات، گرم می‌کنند. به همین جهت، در اطراف گرمابه‌ها اغلب بوی ناخوشی به مشام می‌رسد.^۱

احمد امین، که در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده است، در مورد حمامهای ایران، می‌نویسد: «حمامهای ایران دارای یک حوض آب گرم (خزینه) بوده شیر و حوض کوچک وجود ندارد و آب آن در مدت یک سال، چند بار تعویض می‌شود. شستشو در این حمامها واقعاً غیر قابل تحمل است.

از یک مأمور وزارت خارجه که هشت سال در پاریس تحصیل کرده بود، سراغ حمامی را گرفتیم؛ وی یکی از بهترین حمامهای تهران را نشانی داد. از نظافتش پرسیدم، جواب داد: آلودگیهای روی آب خزینه را با وسیله مخصوصی جمع‌آوری می‌کنند؛ و این خود شایان دقت است.^۲

انتقاد شدید سید جمال‌الدین از وضع عمومی حمامها: از توجه و نظارت مستمر و مداوم دولت و شهرداریها به امور صحتی و بهداشتی حمامها، در دوران بعد از اسلام، سخنی در میان نیست. ظاهراً اکثر مدیران حمامهای معمولی، بدون توجه به مصلحت مردم و در اثر عدم مراقبت

۱. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین. ص ۶۲۸-۶۲۳ (به اختصار).

۲. احمد امین، ایران در سال ۱۳۱۱ هجری قمری، (مقاله). ترجمه محمود غروی، مجله پرستشهای قادیسی،

محتسبان و ماسوران انتظامی، بجای آنکه آب خزینه را همه روز عوض کنند هر هفته و شاید هر ماه یک بار به این کار اقدام می کردند.

سید جمال الدین واعظ در جریان نهضت مشروطیت، در یکی از مساجد تهران، در مقام انتقاد از وضع عمومی کشور، در مورد آلودگی حمامها نیز مطالبی می گوید: «حمامهای صحیح مال اغنیاست. آبهای ما فقرا را می بینید؟ اگر تجزیه کنید، نصف آب کثافت است. حمامهای ما را همه می بینید؟ یک نفر نیست به این حمامی بگوید که اقلاً دو ماه یکمرتبه، آب خزانه را عوض کن. این مطلب را هم باید مجلس شورای ملی بگوید؟ این کار حاکم است؟» استاد جمال زاده، فرزند آن شهید صدیق راه مشروطیت، نیز طی مقاله ای، از خصوصیات حمامهای ایران در پنجاه شصت سال پیش یاد می کند:

تا پنجاه شصت سال پیش، حمام تنها محلی برای تطهیر و پاکیزه کردن بدن نبود بلکه کمابیش محلی برای ملاقات و گفتگو نیز بود. مخصوصاً در حمامهای زنانه، بحثها و پرچانگیهای چندین ساعته صورت می گرفت. زنهای از مساجد داخلی یکدیگر و اخلاق و اطوار شوهران مطلع می شدند، و برای برادران و فرزندان خود، دختری شایسته بر می گزیدند.

حمام معمولاً گود بود و باید چندین پله پایین رفت. مردم بر حسب موقعیت طبقاتی، در سر پینه در محل مناسبی لخت می شدند و لنگی به کمر می بستند، پای رادر حوضچه بی می شستند و قدم به صحن حمام می نهادند، و بلافاصله به خزینه آب ملول یا آب گرم می رفتند. پس از آنکه بدن به اصطلاح خیس می خورد و آماده می گردید، دلاک کیسه کش آغاز به کار می کرد. به قول استاد جمال زاده: «برای تمدد اعصاب، آسایش خاطر و رفع خستگی، هیچ معجون در دنیا بهتر از یک حمام خودمانی گرم و نرم و یک مشتمال مضبوط استاد حمامی نیست. استاد، طرز کار دلاک خصوصی خود را چنین توصیف می کند: «دلاک حمام را که در کار مشتمال استاد بود، خوب می شناختم؛ از اهل مازندران و از قصبه کجور بود، و «دش فرهاد» صدایش می کردند. مدتها بود که مزه مشتمالش را چشیده بودم و هر مرتبه، از زیر مشتمال مبلغی جوانتر بیرون آمده بودم.

لنگ ترو تازه ای رادر آب داغ فشرده و روی سنگ مرمرکف حمام انداخت و لنگ دیگری را چنبر ساخته زیر سرم گذاشت و گفت: بفرمایید دراز بکشید. خدانصیبتان کند که عطیه روح پروری است که خداوند نصیب مردم مشرق زمین کرده است.

کیسه بدست، در پهلویم زانو زد و مشغول کار خود گردید. کیفی داشتم که گفتمی نیست؛ دلم می خواست یک عمر طول بکشد. نم نمک، چشمهایم بهم رفت و در زیر نوازش هموار کیسه و کف صابون از این عالم بدر شدم. وقتی بخود آمدم که داش فرهاد با دلچله آب ولرم، به روی بدنم می ریخت. گفت: عاقبت باشد؛ گفتم: «دست درد نکند که زنده ام کردی.» گفت: قربان شما نوکر و خانه زاد سرکار هستم.^۲

گفتگوی خود را در پیرسون گرمابه ها با ذکر شرحی که عارف قزوینی در پیرسون گرمابه

۱. دلاک، مجله یفعا، خرداد ۱۳۹، ص ۱۵۷.

۲. محمدعلی جمالزاده، «مقاله»، (اهنمای کتاب، تیر و شهریور ۱۵۴، ص ۳۰۱، بیروت).

گرفتن خود نوشته است پایان می دهیم:

عارف قزوینی در حمام: عارف قزوینی پس از سالها محرومیت از دیدار معشوق خود، پس از مراجعت به قزوین، به پایمردی زنی فاطمه نام، موفق گردید که حماسی عمومی را برای ساعتی چند خصوصی کند و خود برای خدست دختر آماده شود. «... بالاخره با هزار زحمت و مشقت و سرات، وارد حمامش کردم. او شروع کرد به شرح گرفتاری و بدبختی، و بیچارگی خود، من هم شروع کردم بکارهایی که بعهد گرفته بودم؛ از قبیل کیسه و لیف و صابون که قبلا تدارک شده بود. یکی یکی آنها را بکار انداختم، حالا هم از اسم کارگر، بهمین جهت، خوشم می آید.»^۱

به حکایت تاریخ، از هزاران سال پیش، همینکه بشر به آسایش و خود آرای و آرایش زنان و مردان

آرامش نسبی دست یافت، به خودآرایی و زینت خود پرداخت. در منابع قدیم، گه گاه، به وسایل و آلات خودآرایی اشاره شده است؛ از جمله در کتاب خنوخ، باب ۶، آیه ۲ و ۳ و باب ۸، آیه ۱، پس از مقدمه ای، چنین آمده است: «و عزرائیل به مردم فن ساختن شمشیرها و خنجرها و سپرها و جوشنها را برای سینه خودشان آموزاند؛ و بدیشان و اعقابشان، مصنوعات آنها را یعنی دستبندها و زیورها و استعمال مرصه برای آداسته کردن مژگان، و سنگی از هر قسم سنگهای گرانبهای بیش قیمت و همه صیغتهای رنگارنگ...»

همچنین درینا بیع الاسلام، صفحه ۹۴ به نقل از کتاب قصص الانبیاء، می خوانیم: «ابراهیم بر شتری نشست و به مقام اسماعیل آمد و هاجر را گفت که سر اسماعیل را شانه کنید و جامه های نیکو درپوشان...»^۲

رابطه آرایش با تنعم: احمد امین، محقق مصری، می نویسد: در دوره عباسیان کنیزان وابسته به طبقات تنعم از انواع «سربندها، گیس بندها، نوارهای زلف، میان بندها، زنارها، دستمالها، بالشها، فرشها، تختخوابها، رختخوابها، پشه بندها و کفشها...» استفاده می کردند و دستها و پاها را با حنا و رنگهای دیگری می آراستند.^۳

خودآرایی و توجه به سوی سروزلف در بین مردان نیز معمول بود. احمد امین (مصری) می گوید: عمر بن عبدالعزیز روزی برای نماز دیر حاضر شده بود. سربلی او پرسید: سبب دیر آمدن تو چیست؟ گفت: مشاطه من مشغول شانه کردن زلفم بود. صالح، این خبر را به پدر او نوشت؛ او هم قاصدی از شام فرستاد و تا او رسید، سر او را تراشید.^۴

بطوریکه نظامی عروضی در چهارمقاله، بتفصیل، نوشته است، سلطان محمود غزنوی در حال مستی، ایاز را به بریدن زلفین خویش مجبور کرد. ایاز، ناچار، اطاعت کرد. صبحگاهان پس از زوال مستی، شاه از این عمل کودکانه خود پشیمان و نادم گردید. عنصری برای رفع

۱. کلیات دیوان عارف قزوینی، (تاریخ حیات عارف به قلم خود او)، ص ۱۴۶-۱۴۵ (به اختصار).

۲. قصص الانبیاء، ص ۵۱.

۳. رشک احمد امین، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی (اقدام)، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴. همان ج ۱، ص ۲۱۵.

ملال سلطان، مرتجلا چنین گفت:

کسی عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و سی خواستن است کاراستن سرو ز پیراستن است^۱
به قول نویسنده لطایف الطوائف: «سلطان را این رباعی بغایت خوش آمد... با ایاز و سایر مقربان،
به بزم عیش و طرب نشستند و چهل شبانه روز، سرود سازندگان و نوای نوازندگان این رباعی بود.»^۲
سلمانی حاضر جواب: «سر تراشی روزی، سر خواجه ای می تراشید؛ ناگاه دست او بلرزید
و سر خواجه را بیرید؛ فریاد برداشت که هی مردک، سر هوا بیریدی! گفت: خاموش باش که سر
بریده سخن نگویند.»^۳

چنین و حجام: «نقل است که گفت: اخلاص از حجامی آموختم. وقتی به مکه بودم، حجامی
سوی خواجه راست می کرد؛ گفتم: از برای خدای، سوی من می توانی ستردن؟ گفت: توانم، و
چشم پر آب کرد و خواجه را رها کرد تمام ناشده و گفت: برخیز که چون حدیث خدای آمد، همه
در باقی شد. سرابنشانند و بوسه بر سرم داد و مویم باز کرد. پس کاغذی به من داد، در آنجا قرضه ای
چند، و گفت: این را به حاجت خود، صرف کن. با خود نیت کردم که اول فتوحی که مرا باشد، بجای
او سروت کنم. بسی بر نیامد که از بصره صره زر رسید. پیش او پردم. گفت: چیست؟ گفتم: نیت
کرده بودم که هر فتوحی را که اول [نیاید] به تو دهم؛ این آمده است. گفت: ای مرد، از خدای
شرم نداری که مرا گفتمی از برای خدای سوی من باز کن؛ پس مرا چیزی دهی؟ که را دیدی
که از برای خدای کاری کرد و بر آن مزدی گرفت؟»^۴
در کتاب کلیله و دمنه در حکایت زاهد و دزد، از حجام و استره و طرز عمل این صنف،
سخن به میان آمده است.

گاه پیشینیان، مردگان را با زینت آلات به خاک می سپردند. در قابوس نامه، از ابن هشام،
نقل کرده است که هر یک باری در ولایت یمن، بسبب ورود سیل، قبری ظاهر شد. در آنجا
عورتی بود در گردن وی، هفت گردن بند از در، و در دستها و پاها و بازوی او هفت دست ابرنجن و
خلخال و بازویند و در هر انگشتش، انگشتی که جواهر ثمین داشت، و صندوقی مملو از اسوا
و لوحی بر بالین او بود و بر آن، سطرپی چند مسطور.^۵

عقیده صاحب نظران در پیرامون خضاب:

به خضاب از اجل، همی نرهد خویشان را همی عذاب کنسد
— ابوطاهر خسروانی —
من سوی خویش رانه از آن می کنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نوکنم گناه

۱. جهاد مقاله، (طبع برلین)، ص ۴۰.

۲. لطایف الطوائف، پیشین، ص ۲۴۱.

۳. همان، ص ۳۰۸.

۴. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد قزوینی، ج ۱، ص ۱۵-۱۴.

۵. قابوسنامه، (تصحیح سمیدانسی)، پیشین، (مقدمه) ص ۲۲.

چون جامه‌ها به وقت مصیبت، سیه‌کنند
 من سوی، از مصیبت پیری، کلم سیاه
 ریش و سبلت همی خضاب کنسی
 — منسوب به خاقانی
 خویشتن را همی عذاب کنسی
 — رودکی
 لاله میان کشت درخشد همی به روز
 چون پنجه عروس به حنا شده خضیب
 — رودکی

در دوره قرون وسطی، یکی از کارهای سلمانیها (آرایشگران) عمل حجامت و خونگیری بود؛ به این ترتیب که حجام با تیغ مخصوصی، پوست قسمتی از پشت را در میان دو استخوان کتف برش داده با ابزار مخصوص (شاخ حجامت) قسمت بریده شده پوست را می‌کشد و بمقدار کافی، خون از بدن خارج می‌کرد. کسی که این کار را انجام می‌داد، خونگیر، حجامت چی و حجام نامیده می‌شد. تیغ حجام را استره می‌گفتند.^۱

در کتاب *نزهة المجالس* جمال‌الدین خلیل شروانی، مربوط به قرن هفتم و هشتم، ضمن بیان اوصاف معشوق، از انواع زینت و خودآرایی در آن روزگار سخن می‌گوید «در سرمه کشیدن، در آرایش کردن، در انگشت نگار کردن، در دست نگار کردن، در روی شستن و گلگون کردن...»^۲ و ظایف سلمانی: مؤلف *معالم‌القربه* می‌نویسد: شایسته است که آرایشگر سبک و خوش اندام و به کار خود آشنا باشد و در روز کار، چیزهایی از قبیل پیاز و سیر و گندنا (تره) نخورد؛ زیرا مردم از بوی آنها متأذی می‌شوند؛ و سوی بچه را جز به اجازه ولی او و نیز سوی برده را جز به اجازه صاحبش نسترد؛ و سوی عذار اسرد و ریش مخنث را نترشد.^۳

آثار ریش بلند: عوفی از قول جاحظ، در *جوامع‌الحکایات* می‌نویسد که روزی مأمون با جمعی از ندما بر منظری نشسته بود، و از هر دری سخن می‌گفتند. مأمون گفت: دراز ریش هرآینه احمق بود. عده‌ای گفتند: این سخن درست نیست و ما مردان زیادی را می‌شناسیم که با ریش بلند، مردمانی زیرکند. مأمون گفت: اسکان ندارد که چیزی از حماقت در آنان نباشد. درین حدیث بودند که مردی از راه درآمد با ریشی دراز و دراعه‌ای دراز فراخ آستین پوشیده و بر استری نشسته. مأمون به احضار او مثال فرسود، و چون حاضر شد، خدمت کرد. اسیر پرسید: توجه کار کنی؟ گفت: من مردی بقیهه؛ اگر امیرالمؤمنین خواهد، از من سئاله پرسد. مأمون گفت: مردی گوسفندی به یکی فروخت و مشتری گوسفند قبض کرد و هنوز بها تسلیم نکرده ناگاه گوسفند پشکی بینداخت و بر چشم یکی آمد و مردمک چشم از حدقه بیرون افتاد. دیت چشم بر که واجب آید؟ مرد بسیار فکر کرد؛ آنگاه سر بر آورد و گفت: ضمان چشم بر بایع بوده بر مشتری. گفت: چرا؟ گفت: از بهر آنکه او مشتری را اعلام نداده بود که در کون این گوسفند منجنیق نهاده‌اند، و سنگ می‌اندازد. مأمون و حاضران بخندیدند او را انعام دادند و بازگردانیدند. مأمون گفت: دراز ریش احمق بود؛ و او را از آن احمق خوانده‌اند که ریش هرچه از دو مشت زیادت بود

۱. *دک: فرهنگ فارسی*، پیشین، ج ۱، ماده «حجام» و «حجامت».

۲. *سسه نزهة المجالس* به اهتمام دانش‌پژوه، (داهنمای کتاب، شماره ۹-۷، ص ۵۷۶).

۳. *دک: آیین شهرداری*، پیشین، ۱۶۲.

چون «فاخن پیرا» به دست اوست و او آن زیادتى نبرد، محض حماقت باشد — والله اعلم.^۱
صاحب الجراحات: رافع هرثمۀ بادغیسی حجامی پیرداشت که بعلت ضعف چشم، هر بار که سر رافع را می تراشید، چند جای سر او را زخم می کرد. ندما و یاران گفتند: اگر امیر اجازه دهد، حجامی استاد و سبکست و ماهر بیاوریم. رافع گفت: این پیر خدمتکار قدیم است؛ رعایت حق او بر من واجب است. یکی از مصاحبان گفت: اگر امیر بغداد و بصره فتح کند، بر هفت اندام او چندین جراحت نیفتد که از دست این حجام کژ دست نااهل ضعیف چشم.

شخص دیگری در مقام «سر» سخنها گفت، و از سر خیرخواهی به امیر یاد آوری کرد که در سر مهمترین حواس آدمی، یعنی چشم و گوش و خلق و بینی قرار گرفته، و آن روز که امیر به مبارکی اصلاح سر خود می کند، سر او از زحمت «استره» مجروح می شود و چند روز در زحمت آن باشد و چون آن پنبه ها از سر جراحت باز کنند، زحمتی دگر باشد تا آن جراحت مبدل شود و باز وقت سوی باز کردن آمده باشد و امیر پیوسته در رنج بود.

فی الجمله، هر یک از دوستان و ندیمان سعی کردند بنحوی، امیر را بر سر عقل آورند، ولی کوشش و استدلال آنان به نتیجه نرسید. عاقبت چون مجادله با او مفید نبود، بساط آن سخن در نوشتند و او را صاحب الجراحات خواندند و بدین اسم مشهور شد.^۲

تیغ سلمانی: تیغ سرتراشی را قدما استره می گفتند. مؤلف برهان قاطع، در توصیف استره می نویسد: «آلتی است که بدان سوی تراشند.»^۳

«استره ای گرچه دمی تیز یافت — سوسترد مونتواند شکافت.» و هر سه روزی استره بر سر راندن و آنچه برآمده باشد... [ذخیره خواندماهی]

ز آهن همی زاید این هر دو چیز یکی تیغ هندی دگر استره

— نقل از: قره العیون^۴

تاریخ آینه: در کار خود آرایی زنان و مردان، آینه از دیرباز، نقش اساسی داشته است. آب صاف بدون حرکت، نخستین آینه ای بود که مورد استفاده بشر قرار گرفت؛ ولی انسان پیشرو، به این آینه طبیعی قناعت نکرد. کشف فلزات، بخصوص مس، سبب گردید که بشر از این فلز، ضمن ساختن ابزارهای گوناگون، آینه نیز بسازد. از حفریات تپه سلیک (نزدیک کاشان) بخوبی پیداست که از عهد باستانی، مردم این منطقه با هنر آینه سازی آشنایی داشتند و نخستین آینه ها فلزی بود. برای تهیه آینه، مس را آنقدر صیقل می دادند تا قابلیت انعکاس تصویر را پیدا کند. پس از آنکه انسان به کشف مفرغ توفیق یافت، آینه مفرغی جای آینه های مسی را گرفت. با گذشت زمان، هنر آینه سازی توسعه و تکامل یافت. بعضی از هنرمندان از قره خالص، آینه های شفاف می ساختند که عده ای از آنها دارای دسته های بسیار زیبا و منقوش به گل و گیاه بود و در اثر قلمزدن و سوهانکاری، بصورت اثر هنری جالبی در آمده بود. آینه فلزی، قرن ها در ایران

۱. محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات. ص ۳۳۰ بید (به اختصار).

۲. دك، همان. ص ۳۲۰ به بعد.

۳. ابن خلیف تبریزی، محمد حسین متخلص به برهان. برهان قاطع، ماده «استره».

۴. لغت نامه (دهخدا)، پیشین. ماده «استره».

معمول و مورد استفاده بود تا در قرن یازدهم هجری، آینه‌های بلورین از طریق ونیز به ایران وارد شد. پشت آینه‌های بلوری، جیوه یا نقره می‌ریختند. این صنعت ابتدا سری بود و عمال کلبه در قرن هفدهم، به اسرار این صنعت دست یافتند. در قرون وسطی در شرق، جماعتی در خیابانها به کار آینه‌داری مشغول بودند — حافظ گوید:

دل سرا پردهٔ محبت اوست دیده آینه دار طلعت اوست

شعرا و صاحب‌دلان، در آثار خود، مکرر، از آینه و آثار آن یاد کرده‌اند.

آینه‌ام من، اگر تو زشتی، زشتم ورنکویی، نکوست سیرت و سانم

— ناصر خسرو

عجب در آن نه که آفاق در تو حیرانند تو هم در آینه محو جمال خویشتی

— سعدی

حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد اینهمه نقش در آینهٔ او هام افتاد

— حافظ

زنان، چنانکه گفتیم، در عروسها و مهمانیها خود را هفت قلم آرایش می‌کردند. در این مورد، به آنها می‌گفتند: «هفت کرده».

هفت ونه: مراد از هفت ونه، این است که زنی غیر از هفت قلم آرایش نه وسیلهٔ زینتی دیگر نیز، برای آراستن خود، بکاربرد به نام: سرآویزه، گوشواره، سلسله، حلقهٔ بینی، گلوبند، بازوبند، دست برنجن، انگشتر، خلخال.

عروس دولت تو باد هفت ونه کرده به‌بام قصر جلال تو تا ابد مسکون؟

— عمید لوبکی

قرار برده زمن آن دو نرگس رعنا فراغ برده زمن آن دو جادوی مکحول
سرخاب: غازه، بزرگ، سرخاب، گلگونه، کلفنونه مادهٔ سرخی است که زنان بقصد خودآرایی، برگونه‌ها و رخ خود می‌مالند.

پس پرده رفتی چرا چون زنان به‌روی پر آژنگ غازه زنان

— گرشاسب‌نامه

بی‌غازه و گلگونه، گل آن رنگ کجا یافت کافروخته از پردهٔ مستور بر آمد

— مولوی

آرایش ناخن: پیشینیان نه تنها ناخن را باحنا رنگ می‌کردند بلکه با مقراض یا «حلقهٔ ناخن‌بر» به پیراستن و چیدن ناخن اقدام می‌کردند. ناصر خسرو گوید:

پیرای از طمع ناخن بخرسندی، که از دستت چو این ناخن پیرایی، همه کارت پیراید
طبقات ممتاز که فرصت بیشتری برای خودآرایی داشتند، پس از گرفتن ناخن، با سوهان مخصوص، ناخن خود را صاف و هموار می‌کردند.

۱. برای آگاهی بیشتر، دك: محمد حسن مسمار، «آینه و سرگشت آن» (مقاله)؛ مجلهٔ هنر و مردم، شماره ۱۴، ص ۲۳ به بعد.

۲. دك: فرهنگ فارسی، پیشین، ج ۴، مادهٔ «هفت و نه» و «هفت و نه کردن».

از دوره قرون وسطی تا کنون، اقلیتی از مردم بقصد خودآرایی و تظاهر خالها و نقشهایی بر تن رسم می کردند، و برای حصول این منظور، «سوزن مورد نظر را با سوزن می کوبیدند و کبودی را بدینوسیله بزیر جلد نقل می کردند.» پهلوانان و برخی از دختران و پسران به این کار مبادرت می کردند. مولوی به این سنت دیرین اشاره می کند.

خال کوبیدن: یکی دیگر از کارهای دلاکان، خال کوبیدن بر دست و بازوی بعضی از نوجوانان یل و پهلوانان بود. این کار ظاهراً قرن‌ها در ایران سابقه داشته است. مولوی در دفتر اول مثنوی، از «کبودی زن قزوینی» یاد می کند، و از آن نتیجه اجتماعی و اخلاقی می گیرد:

این حکایت بشنو از صاحب بیان
بر تن و دست و کتفها بی گزند
سوی دلاکی بشد قزوینسی
گفت: چه صورت زلف ای پهلوان؟
در طریق و عادت قزوینیان
از سر سوزن کبودیها زلفند
که کبودم زن بکن شیرینی
گفت: بر زن صورت شیر ژیان

چون دلاک یا «کبودی زن» شروع بکار کرد، جوان که قدرت تحمل زخم سوزن را نداشت، پرسید: از کجا شروع کردی؟ خال کوب گفت: از دم؛ جوان گفت: من شیر بی دم می خواهم. خال کوب ناچار، از گوش آغاز کرد. باز قزوینی نالیدن گرفت و از دلاک خواست که از گوش نیز درگذرد. این بار از شکم آغاز کرد. جوان که نیروی تحمل در خود نمی دید، گفت: شیر من شکم نیز نمی خواهد.

خیره شد دلاک و بس حیران بماند
بر زمین زن سوزن آن دم اوستاد
شیر بی دم و سوس و اشکم که دید؟
این چنین شیری خدا خود نافرید!

اصلاح مو: راه ورسم مردم نقاط مختلف ایران، در وضع ریش و سبیل، و موی سر گذاشتن یا موی سر تراشیدن هماهنگ و یکسان نبود، و مردم هر شهر و استانی، از سنت و آیین خاصی پیروی می کردند. در تاریخ طبرستان و «دیوان میرسید ظهیرالدین مرعشی (۸۹۲-۸۱۵ هجری قمری)، ضمن توصیف احوال سید قوام الدین حسینی، چنین آمده است: «اما حضرت سید به دست مبارک، سر او را خود پتراشید که ادب مردم اسفاهی مازندران چنان بودی که بر سر مو بگذاشتندی، و آن مو را کلالک می خواندند و خود را کلالک داد می گفتند، و بدان تفاخر می نمودندی، و کلاه درویشانه بر سر او نهاد، و او را به بریدی قبول نمود.»^۱

ریش تراشیدن شاه عباس: شاه عباس برخلاف پادشاهان قدیم و نیاکان خود، ریش خود را تراشید «وبه گفته ندیم و منجم مخصوصش، جلال الدین محمد یزدی: یکرنگان بلاد نیز در ریش تراشیدن موافقت نمودند؛ حتی برخی از حکام ایران برای خوش آمد شاه، تمام مردم و از آنجمله علما و سادات و «صلحا» راهم به تراشیدن ریش مجبور کردند. همین منجم در تاریخ این ریش تراشی گفته است:

۱. مثنوی معنوی. به اهتمام دهنولد بیگلر، ص ۱۸۵-۱۸۲؛ نیز در: خلاصه مثنوی. به انتخاب بدیع الزمان

فروزانفر. ص ۱۴۷.

۱. تاریخ طبرستان و «دیوان و مازندران»، پیشین. ص ۱۷۵-۱۷۴.

تراشیدم چوموی ریش از بیخ تراش مویم آمد سال تاریخ (۹۷۷)

نه سال بعد، در روز پنجم ذی‌قعدة سال ۱۰۰۶ نیز فرمان داد که همه مردان ایران ریش بتراشند و پیش تراشی عام شد.^۱

شاه عباس سیبیل خود را بسیار کلفت و بلند می‌گذاشت و برخلاف ریش، هرگز کوتاه نمی‌کرد و از دو سو روی‌گونه‌ها تاب می‌داد.^۲ «در کتاب داستانهای ایرانی که ظاهراً در دوره صفویه نوشته شده است، خطاب به «استاد سلمانی» چنین آمده است:

سرم را سرسری متراش ای استاد سلمانی که باهم در دیار خود، سری داریم و سامانی^۳ خطر تیغ سلمانی: رافائل دومان که در عهد شاه عباس ثانی کتابی راجع به اوضاع اداری و اجتماعی ایران نوشته است، هنگامی که از بیماری کچلی (که اغلب افراد به آن مبتلا بودند) سخن می‌گوید، اشاره می‌کند که شاید علت شیوع این بیماری، بکلا بردن تیغ دلاکی است که بیماری را به دیگران منتقل می‌کند و با تیزی، علت در پناه بودن کودکان فرنگیان ساکن اصفهان را از این بیماری مسری بکار بردن تیغ دلاک و استفاده از قیچی ذکر می‌کند.^۴

مفهوم زیبایی بین اقوام مختلف: تاورنیه در سفرنامه خود، می‌نویسد: «شاه (مقصود شاه صفی است) عقیده‌ی مرا در خصوص حسن و جمال زنها سؤال کرد؛ جواب گفتم: این فقره بسته به عادات هر مملکتی است: در ژاپون، زندهای صورت پهن را دوست می‌دارند؛ در چین پای خیلی کوچک را علامت حسن و جمال زن می‌دانند؛ در جزایر برنه و آرشن، هر زنی که دندانهایش سیاهتر است محبوب‌تر است؛ در جزیره ساکاسار، برای اینکه زنی به کمال زیبایی برسد، در جوانی چهار دندان جلویش را می‌کشند و چهار دندان طلا بجای آن می‌گذارند. در مملکت اعلیحضرت، برای زنها ابروی انبوه بهم پیوسته مطلوب است و حال آنکه در فرانسه برعکس، زنها موی وسط ابرو را با منقاش می‌کنند و زیروری ابرو را برمی‌دارند و ابروی لنگه‌لنگه نازک را دوست دارند. خلاصه حسن و جمال زنها بسته به سلیقه و عادت مردهاست. آنچه در یک جا جزو محسنات است در جای دیگر در شمار معایب است.»^۵

وسایل کاد سلمانی در عهد قاجاریه: اصلاح سر و ریش ظاهراً با تیغ و قیچی صورت می‌گرفت. حاجی بابا در شرح احوال خود، پایبانی طنزآمیز، می‌نویسد که در آغاز کار «تراشیدن سر چاروادار و شتربان به تیغ من حواله می‌گردید. چه بسا سرتراشی من، در حقیقت، نوعی از سرخراشی بود و ارزان تمام نمی‌شد. همینکه پا به سن شانزده نهادم، تشخیص این که آیا در تیغ‌رانی استاد ترم یا در کار درس و مشق، کار دشواری بود. نه تنها در عالم تیغ‌رانی و موی‌پیرایی، گذشته از نرم‌تراشی و کاکل‌آرایی و موزون نهادن خط و برداشتن پشت لب و یکسان زدن

۱. تاریخ عباس، ص ۸۵ خطی.

۲. زندگی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۱۱.

۳. داستانهای ایرانی، به اهتمام ابوالفضل قاضی، ص ۳۶.

۴. رکاب عباس آکامی، «وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی» [مقاله]، مجله بردسپهای تاریخی، سال نهم [زهر نوها] ص ۱۶۵.

۵. سفرنامه تاورنیه، پیشین، ص ۲۲۹.

سورچه‌یی و برداشتن زیر ابرو و پاک کردن سوی گوش و بینی و آراستن زلف و سایر آرایش و تکالیف خارج از حمام، به‌چیره‌دستی شهرتی بسزا داشتیم.»^۱

وصفی از حمامها و سلما‌نیهای ایران در عهد قاجاریه: طالبوف در کتاب احمد از وضع اسفناک حمامها و سلما‌نیهای ایران شکایت می‌کند و می‌نویسد: «تیغهای زنگدار و لته‌های چرکین که به دست تیغه‌ها پیچیده‌اند معنی کثافت را مجسم کرده و اطفال را به انواع ناخوشیهای تحت‌المجلدی دچار می‌کند. هر کس دقت نماید، می‌بیند که هم خودش و هم اطفال خود را همیشه به این ناخوشیها با دست خود دچار نموده؛ گاهی زنگ تیغها به خون اطفال که وقت تراش می‌برند، مخلوط می‌شود و مؤدی به‌مرگ و ناخوشی متمادی می‌گردد. دکا کین و فوطه و کاسه آب و تیغ‌سرتراشان ما را، بخصوص کیسه‌بند سرتراشان بازار گرد یا میدانها، با چرمی که تیغ را صیقل می‌دهند و آبی که با چندین قطره او سر دو نفر روستایی را تراشیده‌اند...»^۲ همه آلوده است. «خزانه حمامهای ما که روزی پانصد نفر آدم توی او غسل می‌کنند، و جهال و اطفال ادرار می‌نمایند. اشخاص که برای خوردن چای چه سلیقه‌ها بخرج می‌دهند، عوض این اسراف، هرگز خیال نگه داشتن یک فوطه و تیغ مخصوص را نمی‌کنند که منتها پنجهزار دینار قیمت دارد. همه کاداهای ما از روی تقلید است نه شعور.»^۳

دلاک دندان‌کش: «دلاکی به‌سرد مسافری نزدیک شد و لنگ قرمزی بدو برگردن او پیچید و مشغول اصلاح ریش او گردید. این دلاک بر همکاران اروپایی خود امتیازی داشت، زیرا که تمام لوازم کار خود را به کمر چرمی خود آویخته بود؛ قیچی و تیغ دلاکی و سایر لوازم او در غلافهای چرمی جای داشت. ابتدا با مقمه، آبی در دست خود ریخت و زیر چانه مشتری را خوب مالش داد و پس از مالش با تیغ، زیر چانه او را تراشید و با مقراض، ریش او را اصلاح کرد و چون کارش تمام شد، آیینۀ کوچکی از جیب خود درآورد و به‌مشتری داد تا صورت و ریش خود را ببیند. مشتری هم با فرستادن صلوات، روی خود را در آیینۀ دید و چند شاهی به او داد.»^۴

اصلاح ریش از نظر شرعی: حاج ملا محمد صادق قمی، معاصر ناصرالدین‌شاه، در پیرامون اصلاح ریش، تعصبی نداشت. این سرد روحانی از علما و فقهای بزرگ قرن سیزدهم قم بود. اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر والآثار، درباره اومی‌نویسد: «از مشایخ بزرگ شیعه به‌شمار می‌آید. در اخبار و آثار، تبعی کامل و استقرائی شامل داشت. از متفردات او آنکه چیدن سوی ریش را از بیخ به‌حدی که شبیه تراشیدن هم باشد، منع نمی‌فرمود—عطرالله ترتبه.»^۵

کسانی که پیرانه سر با خضاب و سورمه و دیگر وسایل، می‌کوشیدند جوانی رفته را با زارند، گویا این قطعه شعر شوریده شیرازی را نخوانده بودند که می‌گوید:

فلک پیر بزم تو بر چید
سوی گیرم سیه کنی به خضاب

بزم برچیده را چه خواهی کرد
تاری دیده را چه خواهی کرد

۱. حاجی بابای اصفهانی، پیشین. ص ۴.

۲ و ۳. عبدالرحیم طالبوف، کتاب احمد. به‌اهتمام باقر مؤمنی، ص ۱۵۹ (به‌اختصار).

۴. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین. ص ۷۴۴.

۵. اعتمادالسلطنه محمدحسن بن حاج‌الدوله، المآثر والآثار. ص ۱۵۳.